



شمیذنی

# حکایت موزه ورف موزه

مصطفیٰ خواجویی



حمیدرضا جلوی نجاری پدر نشسته است تا اگر مشتری آمد و کاری داشت، جای خالی پدر را پر کند و مشتری را دلگرم نگه دارد. امروز که از مدرسه برمیگشت، به یاد حرف‌های معلمش، آقای صالحی، بود که می‌گفت: «باید کسب و کارهای قدیمی را کمی امروزی کرد تا بهر هوری بالاتر برود.»

صالحی خود اهل عمل است. قرار است مؤسسه حسابداری راه بیندازد. او در کوچه دل‌انگیز ساکن است؛ چند کوچه آن طرف‌تر از نجاری آقا مرتضی.

عصر هنگام، در غروب خوش‌رنگ و خنک مهرماه، به سوی نجاری رفت تا ببیند حمیدرضا چندمرده حلاج است!

از آن طرف، قلی دیوانه بچه‌ها را جمع کرده است و روبه‌روی نجاری بالا و پایین می‌پرد. چنان می‌خندد که انگار بوقلمون برایش کباب کرده‌اند. قلی است دیگر! از صبح مدام زیر لب تکرار می‌کند: «یه توپ دارم قلقلیه، مثل حمیدرضا گل‌گلیه!

صالحی که جلوی مغازه می‌رسد، نگاهی عاقل‌اندرسفی به قلی می‌کند و به سوی حمیدرضا می‌رود. حمید سلام گرمی می‌کند و با لبخندی می‌گوید: «خوش آمدید!»

حمیدرضا جای جوشیده و پررنگی از سماور می‌ریزد و جلوی آقا معلم می‌گذارد: «بفرمایید آقا معلم!»

- می‌گم حمیدرضا! قلی عصرها همیشه جلوی مغازه است؟

- آره آقا معلم. هر غروب اینجاست. اصغر آقا برای اهالی محل مثل و شعر سر هم می‌کنه و قلی هم مثل طوطی اهل تکراره! غروب، دم مغازه، مشغول آوازخوندن می‌شه. چه آواز دل‌انگیزی! از اون آوازهایی که همه فراری‌ان. وقتی داخل مغازه سرگرم کاریم، صدای قلی که بلند می‌شه، پدر عصبانی می‌شه و قلی رو به باد نصیحت می‌گیره، ولی گوش شنوایی نیست که نیست.

در همین گیرودار قلی سرک می‌کشد داخل

مغازه، قهقهه‌ای می‌زند و با صدای بم می‌گوید: «آقا معلم شده موزه! داره می‌ره تور فوزه!»  
صالحی به رسم معلمی لبخندی ریز می‌زند و می‌گوید: «عجبا! حالا من رفوزه شدم یا موزه!»  
قلی دوباره می‌خواند: «آقا معلم شده موزه! داره می‌ره تور فوزه!»

و می‌گوید: «فرقی داره کی رفوزه‌اس کی موزه؟ اشتباهی که نمی‌خوای بری عبدالعظیم، بعد یک دفعه بری امامزاده صالح، که بد باشه! کار خوبه که درست باشه. این‌وری بری اونور، خراب می‌شه کارت ...»

صالحی لبخند دوم را بلندتر می‌زند و می‌گوید: «الان فکر کنم ما دیوونه‌ایم، نه این قلی!»

حمیدرضا تشری به قلی می‌زند. قلی می‌رود.  
- آقا معلم، برای کار خاصی اینجا آمده‌اید؟

- آره حمیدرضا جان. اومدم تا با آقا مرتضی صحبت کنم، بلکه قبول کنن کارای دفتر حسابداری رو انجام بدن. یه میز و چند تا کمد می‌خوام. میز و کمد رو دادم طراحی کردن. می‌خواستم یه کم تزئینات بهش بزنم، ولی به قول قلی، جای موزه و رفوزه عوض می‌شه. همین طرح ساده و شیک بهتره. اقتصادی‌ترم هست. راستی، با درسا ارتباط می‌گیری حمید؟ به در بخور هستن؟

- برای بقیه نمی‌دونم، ولی به درد من که خورده‌ان. بابام قرار شده دستی سرو روی مغازه بکشه تا از این وضع در بیاد.

در همین گیر و دار آقا مرتضی وارد مغازه می‌شود. هنوز مشغول سلام و حال و احوال است که قلی دوباره سروکله‌اش پیدا می‌شود: «حرف مرد یکیه، آقا مرتضی عین من خیکیه!»

آقا مرتضی چشمانش را تنگ می‌کند، سگرمه‌ها را در هم می‌برد و به سمت در می‌رود. قلی با همان قد بلند و بدن تنومند، مثل سرو بلند قامت، ایستاده است و تماشا می‌کند. مرتضی به قلی می‌گوید: آخه مرد گنده، من کجام عین تو چاقه؟  
قلی هفت کله می‌خندد و می‌گوید: «قناس کیه، کله تاس کیه. مرد رفوزه، آقا صالحی داره می‌ره تو موزه!»

و هی خنده پشت خنده.

وجود قلی و بیت وقایه‌هایش، فرصت خنده را برای آقا مرتضای همیشه عبوس فراهم می‌کند. دیدن خنده‌های پدر هم همیشه برای پسر فرصتی است به منظور دستیابی به هدف‌هایی بلند.

حمیدرضا: می‌گم بابا! راستی فکر کردی درباره مغازه؟

مرتضی نگاهی معنی‌دار به حمید می‌کند و می‌گوید: باز این قلی اومد و تو سوء استفاده کردی! نه، هنوز دارم فکر می‌کنم. آقا معلم شما اینجا چه کار می‌کنین؟

- هیچ چی. اومدم ببینم فرصت دارین چند تا میز و کمد بسازین؟

- آره برای شما همیشه فرصت هست. راستی، این حرفا چیه باد این جوونا می‌دی؟

- ما خودمونم جوونیم!

- حمیدرضا گفت مغازه رو نو کنیم، راستش منم بدم نیومد. به نظرم خوب می‌شه. شما می‌خوان کاری راه بندازین؟

- آره یه مؤسسه حسابداری. شما مغازه رو نو کنین، تا بیا بیم حسابداری شمارو هم انجام بدیم. حمیدرضا بیرون مغازه ایستاده و قلی را نگاه می‌کند. قلی هم زیر لب زمزمه می‌کند: «موزه اگه بشه کوزه یا دودوزه، آقا معلم می‌شه رفوزه.»  
قلی هفت کله نتیجه می‌گیرد: «زیاده‌روی خوب نیست. مغازتون ساده و شیک باشه بهتره، وگرنه عین من قناس می‌شین ...!»

**می‌توان کسب و کارهای شخصی و قدیمی را به‌روز و درآمدش را بیشتر کرد. الان مدل کسب و کارها عوض شده است. باید با سرمایه‌گذاری هدفمند و تبلیغ و بازاریابی مناسب محصولات را به فروش رساند**